

بررسی و تحلیل مفهوم خانه در شعر بدر شاکر السیاب

محمد یعقوبی^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۰

چکیده:

خانه تعیناً وابسته به پدیدارهای بشری نیست؛ بلکه شرط امکان ظهور پدیدارهای انسانی است. نوستالوژیایی که در تبعید و دوری یا هجرت از خانه و مکان مادری و یا در صورت رانده شدن اجباری توسط نیرویی بیرونی برای خانه و مسکن و مأوی به وجود می‌آید، همان مادر و بنیاد بودن خانه برای همه چیز انسانی را می‌رساند که در غیابش انسان احساسی از بی‌ریشگی و بی‌بنیادی پیدا می‌کند. خانه آثارش را به صورت آشکاری در وجود ما می‌گذارد به شکلی که توان زدودن این آثار از وجود ناممکن است. از خلال تجربه‌ی زیسته شده شناخته می‌شود و از خلال همین تجربه وجودش تحقق می‌یابد. بدون خانه پریشان و غریب می‌مانیم؛ انگار که کسی فاقد هویتیم؛ چرا که میعاد گاه عطوفت و مهربانی و زیبایی وجود انسانی است. در خانه پیوند و ارتباط ذات انسانی و مکان برای همیشه خلق می‌شود و ارتباطش با انسان چون ارتباط روح با جسم است و حضوری مداوم و وجودی لایزال در درون بشری دارد. روش مقاله، تحلیلی - تبیینی است. گستره‌ی مقاله: اشعاری از شاعر است که در آن خانه را سروده‌است. خانه ظهوری فلسفی و در عین حال شاعرانه و نوآورانه دارد و دلالت‌هایش را از مبنا بودگی وجود مکانی خود خانه و همچنین از عمق درون و وجدان و روان شاعر می‌گیرد. در تجربه‌ی شعری بدرشاکر سیاب، گذشته، همان خانه و وطنی است که بسان ریشه‌ای، اکنون بدان متکی می‌شود و مرگ گذشته به مفهوم مرگ اکنون است. در دوری از خانه، زندگی را ساکن شده در خانه‌ی مرگ می‌یابد، و بزرگترین پوشش این زندگی مرگ است که پوسته‌ای پاره‌ناپذیر و بخش جدانشدنی آن است.

کلیدواژه‌ها: خانه، مکان، بدر شاکر السیاب، مکان بچگی

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله و ضرورت آن

خانه مفهومی است چند بعدی و عمیق که بطن آن بسی ژرف و گستره‌هایش نامحدود و دیر پیداست، اما وجود دارد، وجودی که چند لایه است و هر لایه‌اش بخشی از هستی ما انسان‌ها را به طور عام و شاعران و ادیبان را به صورتی خاص شکل داده است. خانه نه یک مکان تعریف شده و محدود و متعین؛ بلکه بسان خود مکان است که به قول کانت نه فقط چیزی در میان موجودات نیست، بلکه مبتنی بر هیچ امر موجودی هم نیست. "می‌توانیم تصور کنیم که هر چیز موجودی از مکان خارج شود، اما هر گز نمی‌توانیم در ارتباط با آن چه موجود است تصور کنیم که هیچ مکانی وجود ندارد. بنابراین مکان باید به شرط امکان ظهور پدیدارها و نه به منزله‌ی تعینی وابسته به آن‌ها لحاظ شود" (عبدالکریمی، ۱۳۹۱: ۲۳۸). خانه هم همین‌طور است تعینی وابسته به پدیدارهای بشری نیست، بلکه شرط امکان ظهور سایر پدیدارهای انسانی است. نوستالژیایی که در تبعید و دوری یا هجرت از خانه و مکان مادری و یا در صورت رانده شدن اجباری توسط نیروی بیرونی برای خانه و مسکن و مأوی به وجود می‌آید، همان مادر بودن و بنیاد بودن برای همه چیز انسانی را می‌رساند که در غیابش انسان احساسی از بی‌ریشگی و بی‌بنیادی پیدا می‌کند. "مکان باید مستقل از موجود بودن این یا آن متعلق (ابژه) موجود، یعنی مستقل از احساس هر چیزی، موجود باشد. مکان و زمان در بنیاد هر آن چه موجود است قرار دارند و بدان تعین می‌بخشند" (همان، ۲۳۹). این تئوری ارتباطی بنیادین با امر خانه هم دارد چرا که خانه هم جزئی از مکان لایتناهی است و در بنیاد سایر پدیدارهای بشری قرار گرفته است. هنراز هر نوع آن و به ویژه هنر کلامی شعر یا نثر، ابزار نسخه برداری از واقعیت آن چنانکه وجود دارد، نیست؛ بلکه چه بسا، ذات و جوهر شخصی هنرمند، رویکرد و نگرش اصلی و ارزش‌های تمدنی‌اش را در هنر جلوه‌گر می‌سازد در این تجلی یافتگی است که می‌بینیم دالهای مکانی نوعی ارتباط روانشناختی و درونی حیات شاعر را می‌نمایاند که وجود شعری یا هنری شاعر و نویسنده در آنها تحقق یافته است و این وجود نه چون امری مجزا از وجود شاعر که چون بخشی لاینفک از هستی زبانی و واقعی او نمایان می‌شود؛ که خاک خانه و وطن همان وجود انسانی شاعر است و انفکاک از آن مستحیل است و هر آن چه از فیزیک و فرم اندام و اقتصاد و معیشت و فرهنگ هست، به نوعی از خانه و وطن و خاک آنها در انسان وجود یافته و هستی به خود گرفته است. بین خانه و شاعر دیالکتیکی ایجاد می‌شود. خانه به شاعر وجود و هویتی خاص می‌بخشد و از دیگر سوی

خانه هویت‌اش را از صدق احساسات و عمق رنج‌ها و شدت غریب‌شدگی او می‌گیرد. بنابراین به سوژه‌ی شعری و یکی از شخصیات شعری‌اش بدل می‌شود. خانه‌ی ظهوری فلسفی و در عین حال شاعرانه و نوآورانه دارد و دلالت‌هایش را از مبنا بودگی وجود مکانی خود خانه و همچنین از عمق درون و وجدان و روان شاعر می‌گیرد. گاهی شاعر بخشنده‌ی این هویت‌ها به خانه است و گاهی بر عکس. نشانه‌های خانه گاهی به سمت واقعیت می‌گرایند و ذات شاعر بدان در می‌آمیزد و عینیت و ذهنیت و خودآگاه و ناخودآگاه شاعر با هم در می‌آمیزند. پناه‌بردن به خانه برای شاعر ابزاری برای بازگشت به وجود اولیه و نفوذ به درون عمق هستی و وجود خود و بشریت به طور عام است. او زمانی خانه را به مکان وطن و وطن را به مکان خانه بدل می‌کند و در هر صورت مأوایی برای خود بر می‌گزیند تا بتواند در آن بزید و زندگی برایش میسر باشد. این زندگی گاه به متن زبان می‌رود و در متن زبان است که شاعر به وجود واقعی خودش باور پیدا می‌کند. غیلان، طفل عزیز شاعر بهره‌ی وافری از خاطره‌ی خانه و دلالت وطنی در زبان شعری شاعر دارد. گاهی عراق در خاطره‌اش در مهتابی تعین می‌یابد که غیلان را می‌بوسد و پدر شاعر، اینکه ماه رخسار غیلان را لمس نموده باشد، در غربت او را بسنده است. قصیده‌ی (مرحی غیلان) عمیق‌ترین تجسم فرزندی در نگرش سیاب است؛ چرا که در موضع جاودانه کردن حیات خودش او را می‌بیند، غیلان امتداد خودش در خانه و در هستی است؛ بلکه تحقق آرزوها و رؤیایها و آرزوهای کام‌نیافته‌ی شاعر هست.

۱-۲. پرسش‌های پژوهش

۱. مفهوم خانه چیست؟ مدلول‌های متکثرش کدام است؟
۲. وجود پیشینی خانه چگونه امکان‌انکشاف سایر پدیدارها را برای انسان و از جمله شاعر مهیا می‌کند؟
۳. رابطه‌ی معنادار بین تکرار مکان بچگی و منزل و وطن چیست؟

۱-۳. پیشینه‌ی تحقیق: کتابها و مقالات فراوانی در مورد بدر شاکر سیاب نگاشته شده است

و برخی از آنها در مورد مکان و فضا هستند. "فضاء المكان فی خطاب السیاب؛ مقاربه‌ی سیمائیة فی قصیده‌ی العوده‌ی لجیکور" (۲۰۱۷) نگاشته‌ی خانم عزت ملا ابراهیمی و آقای حسین الیاسی است که رهیافتی نشانه‌شناسانه به امر مکان در شعر "العودة لجیکور بدر شاکر السیاب" دارند. خانم دکتر سوسن رجب حسن در مجله‌ی کلیه‌ی الآداب جامعه‌ی بوسعید مقاله‌ی ای طولانی و عالی، تحت عنوان: المكان و تشکیلاته فی شعر بدر شاکر السیاب دراسة نقدیة تطبیقیة (۲۰۱۶) دارد که مسائل زمان و

مکان و ارتباطشان با هم و رمز به عنوان یکی از ابعاد شعری و پدیده‌ی اغتراب را در شعر سیاب به خوبی بررسی کرده است. "موتیف نهر در شعر سیاب" نوشته‌ی صلاح‌الدین عبدی و نسرین عباسی در مجله‌ی نقد ادب معاصر عربی (۱۳۹۴) به چاپ رسیده است. "سیمیائیة الزمکان فی شعر بدر شاکر السیاب" نوشته‌ی راضی بوعدار و محمد شایکانی مهر در مجله‌ی دراسات الأدب العربی المعاصر (۱۳۹۵) نگاشته شده است که به مسائل زمان و مکان به شکل عمومی پرداخته‌اند. مقاله‌ای تحت عنوان "المدينة الحلم فی شعر بدر شاکر السیاب" از دکتر جاسم حسین و سلطان الخالدی (۲۰۱۵) است که شهر را در چندین قصیده‌ی سیاب به خوبی بررسی کرده‌اند. این مقالاتی که گفته آمد تا حدی زیاد به امر مکان در شعر سیاب پرداخته‌اند و لی آن چه که تحقیق حاضر را از سایر تحقیقات پیشین، متمایز میکند، برداشت فلسفی و نگاه فلسفی آن به خانه به مثابه‌ی وجودی است که سایر پدیده‌های بشری، ابتدای خود را بر آن می‌سازند. دیگر اینکه این مقاله به شکل ویژه‌از بین مکان‌ها فقط به بحث خانه پرداخته است و نگاهی جامع نگر به دال خانه در شعر بدر شاکر سیاب انداخته است.

۲. بخش نظری - تحلیلی

۲-۱. تبیین مفهومی مکان

مکان تصویری ضروری و ماتقدم هست یعنی تصویری است که از خود ذهن و به نحو مستقل از تجربه ظهور پیدا می‌کند. این مطلب بدین معناست که مکان نه فقط چیزی موجود در میان سایر موجودات نیست، بلکه همچنین مبتنی بر هیچ امر موجودی نیز نیست. مکان در بنیاد هر آنچه که موجود است قرار دارد و بدان تعین می‌بخشد. خانه هم همین طور است. اینجا خانه، همان مکانی است که بنیان وجودی سایر پدیده‌های بشری قرار می‌گیرد. مکانی که انسان در آن می‌زید، مکان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و معیشتی و آموزشی اوست؛ یعنی انسان، این داده‌ها را چون وجودی بر خود منکشف می‌یابد و گاهی داده‌های واقعیت محسوس را تغییری می‌بخشد و آنها را تنظیم می‌کند. این امر نه فقط از خلال کارکرد مادی برای رفع نیازهای معیشتی و کارکرد روانی‌اش برای آرامش بخشیدن به روان انسان صورت می‌گیرد، بلکه از خلال دادن دلالت‌های نوین و ارزش‌های جدید به این داده‌های محسوس، صورت می‌گیرد و عناصر این واقعیت محسوس، ویژگی‌های مادی و دلالت‌های حسی و همچنین ارزش‌هایش را مالک نمی‌شود؛ مگر از خلال وارد کردن این واقعیت محسوس در سیستم زبانی و زبان همان ما به ازای نامحسوس برای جهان محسوسات است. واقعیت‌های وجودی که بعدها تدریجاً بر آدمی منکشف می‌شود، خود را در قالب

واژگان و مفرداتی می‌نمایاند که خبر از وجود داشتن هسته‌ای نامرئی از وجودی مکانی در ساحت حیات و هستی انسانی می‌دهد.

«اشیاء» به خود نام می‌پذیرند و در وقت این نام‌گذاری حامل دلالتی مثبت یا منفی از خلال بافتار پذیرش در منظومه‌ها و سیستم‌های فرهنگی است و زمانی که مکان، در این سیستم‌ها وارد می‌شود، هر یک از این اصطلاحات و ویژه‌ی مکان، دلالت خاصی را مطابق با گفتمانی که وارد آن می‌شود مطابق با گرایش‌های هنری نزد هر شاعر و معطوف به طبیعت تجربه‌اش کسب می‌کند؛ زیرا که زبان در این زمینه‌ی هنری، در دستان خالق ماهر، یعنی هنرمند ابزار و سرشتی سر به راه است، آن چنان که می‌خواهد آن را شکل می‌دهد و دلالت‌هایی را که بخواهد به آن می‌دهد و آن را در بافت‌هایی می‌ریزد که با مزاجش سازگار یا ناخودآگاهش متناسب افتد. بنابراین در حقیقت زبان، مکانیسم بنیانی اولیه-ای برای سیستم الگومند آغازینه، جهت دگرذیسی جهان به بافت‌ها و دلالت‌های متفاوت به شمار می‌آید (عقاق، ۲۰۰۱: ۲۷۲-۲۷۳).»

مکان و زمان نه موجوداتی در میان سایر موجودات هستند و نه مفاهیمی که به واسطه‌ی فاهمه از اشیاء و موجودات و اوصاف و عوارض آنها انتزاع شده باشند، بلکه آنها شهودهای محضی هستند که اساساً هر گونه مواجهه با موجودات و متعلقات شناسایی را ممکن می‌سازند. خانه همان مکان است که شهود محض می‌شود و امکان مواجهه با هر پدیدار دیگری و از جمله جهان شعری را میسر می‌سازد. یکی از دالهای با دلالت متکثر و بسامد فراوان در شعر شاعران دال بیت/ دار، می‌باشد. پر پیداست که خانه، هستی متمایزی برای بررسی‌های پدیدار شناختی ارزش‌های انس و الفت و صمیمیتی است که مکان از درون خود نهفته دارد به شرطی که آن را بسان یک وجود متمایز با تمامی پیچیدگی‌هایش بررسی کنیم. این که تلاش کنیم تمامی ارزش‌های ویژه‌اش را با ارزش‌های یک وجود وحدت یافته‌ی بنیادین و متمایز مشاهده کنیم. خانه با تصاویر پراکنده‌اش، ما را به سوی خود می‌کشاند و در همان زمان مجموعه‌ی تکامل یافته‌ی از تصاویر را به ما می‌دهد. ارزش‌ها، نوعی از کشش به سوی تصاویر را در خانه ایجاد می‌کنند. اگر در خاطراتمان در تمامی خانه‌هایی که در آنها سکونت کرده‌ایم و خانه‌هایی که آرزو داشتیم ساکنشان باشیم، گذر کنیم، آیا می‌توانیم جوهری اصلی و واقعی و تعریف شده را استخراج کنیم که ارزش‌های شیوع نایافته برای تمامی تصاویر متعلق به انس و الفت صمیمی را توجیه کند؟ در تجربه‌ی شعری بدر شاکر سیاب، گذشته همان خانه و وطنی است که بسان ریشه‌ای اکنون بدان متکی می‌شود و مرگ گذشته به مفهوم مرگ اکنون است و بریدن از خانه و وطن به مفهوم

مرگ درونی است و سیاب اگر گذشته و روای خانه‌اش از وی بریده شود مرده‌ای بیش نیست (محمد حسن، ۲۰۱۱: ۲۸۷). تمایل به خانه و تعلق و دلبستگی به آن، در افواه عامه و در زبان شعری و در نوشتار روایی واقعیتی روان شناختی و جامعه شناختی است که اصالت بنیادین درونی و فلسفی در پشت آن قرار گرفته است. مبرهن است که این تعلق به خانه نمایانگر پدیده‌ای خاص در آگاهی انسانی است که از نگاهی آئینی نیز مرتبط به فطرت آدمی می‌شود. ذات واقعی انسان، این بخش از وجود خودش را که ارتباط ناخودآگاهانه‌ی آدمی با خانه باشد را مدام تحقق می‌بخشد و این ارتباط استمراری وجودی تا گاه مرگ دارد. بی شک شاعران هم که در این بخش از وجود با سایرین مشترکند و عنصر احساس و عاطفه در آنها قویتر تبلور پیدا می‌کند، چنان در مورد خانه و منزل و وطن می‌سرایند که انگار رسالتی دیرینه است که از سوی ناخودآگاه جمعی جامعه بدانان سپرده شده است تا این رسالت اجتماعی را به سر منزل مقصود برسانند و گویا همه‌ی جامعه در این خصوص وحدت اندیشه دارند و یک رویه را دنبال می‌کنند و گذشته و منزل گذشته را چنان می‌سرایند که انگار آوازی جمعی در بین عوام الناس است و این آواز در ذهن جامعه زنده‌ای نامیراست.

۲-۲. منزل، گذشته و اکنون و دلایل رجعت بیشتر انسانها به گذشته:

اینکه شاعر یا نویسنده در مورد خانه‌ی پدری و منزل مادری و گذشته‌ی خودشان بیشتر می‌سرایند و اغلب انسانها تمایل بر این دارند که بیشتر در مورد گذشته صحبت بکنند، یکی از دلایل یادآوری ایام رفته و حسرت انسان بر تباهی این گذشته و اینکه دیگر انسان با گذشته مواجه نمی‌گردد و گذشته مسئولیتی برای وی خلق نمی‌کند و مسئولیتش در برابر گذشته تعیین و مشخص نمی‌شود، بنابراین گذشته پایان یافته و با پایان آن، ترس از مواجهه با آن نیز پایان یافته است. تحمل مسئولیت در اکنون و پیش آینده، ترس را بنیان ارتباط و پیوند بین این دو بعد از زمان قرار داده است به ویژه در جامعه‌هایی که ثبات سیاسی چندانی نداشته باشند؛ جوامعی که به جای قانون، قدرت بر آنها حکم می‌راند. از این جاست که امنیت مربوط به گذشته است و ناامنی و بی ثباتی مرتبط با اکنون و آینده است و چنان که مشهور است مصیبتی که اتفاق افتاده و اکنون با آن دست و پنجه نرم می‌شود، خیلی سبک تر و ساده تر از توقع رخداد آن در آینده است. احساس بر طناب انتظار معلق است و با قبضه‌ی زمانی محکمی محاصره گشته است که مدام ترس از آینده را بر می‌سازد و برگشت مدام به گذشته را بر او تحمیل می‌کند. در این برگشت به گذشته آن مکانی که جای امن و آسایش است و امنیتی فراگیر را بر وی می‌پوشاند خانه و منزل پدری و مادری است.

یا سلم الدم و الأمان: من المياہ إلى السماء
 غیلان یصعد فیہ نحوی من تراب أبی و جدی
 و یداه تلمسان ثم یدی و تحتضان خدی
 فأری إبتدائی فی إنتهائی
 "بابا... بابا..."
 جیکور من شفیتک تولد من دمائک من دمائی
 فتحیل أعمدة المدینة
 أشجار توت فی الربیع
 و من شوارعها الحزینة
 تنفجر الأنهار إسمع من شوارعها الحزینة
 ورق البراعم و هو یکبر أو یمص ندی الصباح
 و النسف فی الشجرات بهمس و السنابل فی الریاح
 تعد الرحی بطعامهن كأن أوردة السماء
 تنفس الدم فی عروقی والکوکب فی دمائی
 یا ظلی الممتد حین أموت، یا میلاد عمری من جدید(سیاب، ۱۹۷۱-۱۹۷۴: ۳۲۸).

در تجربه‌ی شعری بدر شاکر سیاب، وابستگی به خانه‌ی پدری و گذشته و تمایل عمیق بدان جهانها فاصله و امتداد عمیقتری را به خاطر اکنون بسیار ویرانش و آینده‌ای که بیماری، کفن آن را می‌بافد به خود می‌گیرد و بازگشت مدام به گذشته را بر او تحمیل میکند(سعید، ۱۹۸۲: ۱۸۱). مشهور است که زندگی سیاب و ویژگیهای خاص خود را در مصیبت‌های فاجعه بارش دارد، یتیمی و فقرش، احساس حاد او را به عدم شایستگی و لایق بودنش ریشه‌دارتر کرده‌اند. دو عامل در تثبیت نشانگان هویتی‌اش، سهم به سزایی داشته‌اند و ابعاد و خطوط عمیقی را بدان افزوده و بر او تحمیل کرده‌اند که به درون خودش فرو بلغزد؛ اولین عامل: شکست سیاسی او بود که سبب غربت و فقر و تنگدستی او و منجر به این شد که عزلتی تلخ در پیش گیرد. عامل دوم: بیماری او بود که در آغاز ساده نمایان شد اما بعدها مسیری تراژدیک بر خود گرفت و سبب شد که سیاب همه‌ی ابعاد مصیبتش را یادآوری کند ابعدی که فقر و غربت و انزوا را در جلایی بسیار روشن می‌نمایاند(بلاطه: ۱۹۷۱: ۴۷).

۳. بخش تبیین عملی و کارکردی ۳-۱. خانه در زبان شعری سیاب:

«دانش جغرافیا و انسان‌شناسی توصیفی، مشخصات متفاوتی از انواع خانه را به ما می‌دهند. اما به نسبت پدیدارشناس، به کنکاش از هستهٔ بنیادین و جوهری و قطعی و مستقیم، روی خواهد آورد که نوعی از آسایش و آرامش خاطر را فراهم می‌کند. اولین اصل مهم برای پدیدارشناس، به نسبت هر خانه‌ای آن است که هسته و صدف اصلی را بیابد. پدیدارشناس، این سایه‌های دقیق را بایستی به عنوان برنامه‌ریزی اولیه، برای پدیده‌ای روانی به شمار آورد؛ زیرا این سایه‌های دقیق، زیوری سطحی نیست. بنابراین بر ما واجب است که کیفیتی را که در آن به عنوان خانه ساکن هستیم، تفسیر کنیم. مکان ما دارای اهمیت بسیار حیاتی است و این امر متناسب با دیالکتیک زندگی می‌باشد، این تفسیر به متن ابزاری که هر روز ریشه‌مان را به وسیله‌ی آن در گوشه‌ای از این دنیا عمیق‌تر می‌کنیم، نفوذ می‌کند. خانه همان ستون اصلی ما در جهان و همان هستی اولیهٔ ماست، هستی حقیقی در معنی واقع کلمه. و آن گاه که صمیمانه بنگریم، مصیبت‌بارترین خانه، باز هم زیبا نمایان خواهد شد(باشلار، ۲۰۰۶: ۳۵-۳۶). «خانهٔ بچگی، جهان اولیهٔ انسان است، در آن فردیت و ذات شخصی آدمی تجلی می‌یابد، از خانهٔ بچگی است که احساس‌اش، در وجدان عمق و اصالت می‌گیرد. پس خانه، وطن انس و وابستگی‌ای است که حالت ارتباط زهدانی با رحم زمین - مادر را می‌نمایاند و مرتبط با آرامش بچگی و اشتیاق‌های کودکی است و این احساس زمانی شدیدتر می‌شود که در معرض فقدان یا تباهی قرار گیرد، یا اینکه آن گاه که از دست رفت در موردش بنویسیم(عثمان، ۱۹۸۸: ۷۷)». خانه، محل امانت نهادن ارزش‌ها و رویکردهاست و از خلال خانه، شخصیت انسان به لحاظ جسمی، روحی و اندیشگی شکل می‌گیرد و از این‌ها می‌گذرد و کارکرد اجتماعی را در هستی‌اش بدو می‌بخشد. به لحاظ روانی، نمایانگر تأثیر متقابل میان مکان و ساکنانش و میزان انعکاس این تأثیر و تأثرات در آینده‌اش هست و به لحاظ ظاهری این کارکردها به کارکردی تجسم یافته عبور می‌کند. «خانه، مکان انس و حمایت و آرامش است. از خانه است که تجربه‌ی اولیه سرچشمه می‌گیرد که بر حسب تحقیقات روانشناسی، تکیه‌گاه بنیادینی است که تجارب بعدی بر اساس آن بنا می‌شوند و انسان نمی‌تواند به شکل درونی از آن جدا شود، علیرغم این که آگاهانه می‌داند بعدها از آن به شکل فیزیکی جدا می‌شود(احمد یونس، ۱۹۹۶: ۴۲)». اتحادی تام و تمام بین ذات شاکر سیاب و منزلش و روستای محل تولدش (جیکور) در قصایدی این گونه نمایانده می‌شود:

لولاک یا جنتی الخضراء یا داری

لولاک یا وطنی

لم تلق أوتاری ریحاً فتنقل آهاتی و اشعاری (سیاب، ۱۹۷۱-۱۹۷۴: ۱۰۹)

و کانت دروبی خیوط اشتیاق

و وجد و حب

إلی منزل فی العراق

تضیء نوافذه لیل قلبی (همان: ۲۴۳)

و لولا الداء ما فارقت داری یا سنا داری

و احلی ما لقیته علی خریف العمر من ثمر (همان: ۲۵۵)

أعدنی یا إله الشرق والصحراء و النخل

إلی أيام الحلوه

إلی داری إلی غیلان أئمه إلی أهلی (همان: ۶۲۰)

تخیل شاعر در این اشعار تا اوج ارتقاء پیدا می‌کند و منزل مادری و روستایش را تا چنان عمق هستی‌ای می‌برد که او را به مطلق نزدیک می‌کند؛ بنابراین او خلود و جاودانه بودنش را در این اشعار می‌جوید و ترسی از آن ندارد که این جاودانه ماندن در هستی شعری باشد که وجودش را بدان وابسته نموده چه در این جا دیالکتیکی بین هستی خودش و هستی شعری‌اش هست که در غیاب هر کدام، آن دیگری تحقق نمی‌یافت و سیاب، خلود خودش را در شعرش می‌یابد. خانه‌ی شاعر، گفتمان اصلی و تکیه کلام او در این قصاید است و آن گاه که مشتاقانه روی به سوی عراق می‌کند، تیر این شوق وافر جز به سوی منزلش روی نمی‌کند، منزلی که به قول خودش پنجره‌هایش، شب دیجور دلش را روشنایی می‌بخشد. او روی به سوس خانه‌اش دارد که در آن دست یاریگری را می‌یابد که در هر حالی او را کمک می‌نمود، و الان او مریض است و محتاج رعایت و آن دست یاریگری که بی منت کمکش می‌کرد. او در شعر و در رؤیایش، خانه‌اش را می‌جوید که در آن آرامشی یابد، آرامشی که در جوارش پناه گیرد و بچه‌ای که با زبان کودکانه‌اش او را شاد کند و همسری که به او مهربانی کند و اندوه جسم ضعیفش را بزداید. در ایام بیماری‌اش چنان می‌شود که وطن را به منزل فرو می‌کاهد و در وطن جز منزلش را نمی‌بیند و قصائدش خاطرات صمیمانه‌ی خانوادگی را مدام تداعی می‌بخشد. خاطرات و بازگفتن خاطرات خانوادگی‌اش، چنان در ذهن و روانش هویداست که حقیقتاً در لحظه‌اش نمود می‌یابد و خود را در عراق می‌بیند و غیر خانه‌اش، چیزی را نمی‌یابد که دلالت وطن را برایش مجسم نماید و می‌سراید:

نباح الكلاب المبعثر فی وشوشات النخیل

ینبه فی قلبی الذکریات العتاق

و یربط دقات قلبی بأرض العراق
 لأسمع (بابا) فیطفاً حبی، و تبرد نار الغلیل
 و أعدو علی‌ الدرب سدت خطای‌ علیه
 نوافذ بی‌تی‌ تجمد فی‌ه الضیاء
 تغربت عنه و عدت‌ إلیه (همان: ۲۴۵).

همسرش همیشه قرین و همدم خانه هست و او برای این خانه مهربانی نثار می‌کند و قبل از هر کسی به همسرش محبت و انس می‌ورزد و رخسار همسرش در اشعارش تعدد می‌یابد. او زنی صبور و منتظر است و تجسم عشقی افلاطونی است. خیال شاعر سخت نیازمند مهربانی‌های اوست:

و زوجتی لا تطفی‌ء السراج: قد یعود
 فی ظلمة‌ اللیل من السفر
 و تشعل‌ النیران فی موقدنا برد هو‌ المساء
 و هو یهوی‌ الدفاء و السمر (همان: ۳۰۱).

تمامی مکان‌هایی که خانواده در آن ساکن هستند، حقیقتاً جوهر اندیشه‌ی بیت را با خود دارند. خیال در این رهیافت تأثیرگذاری می‌کند. هر کجا انسان به مکانی می‌رسد، اندکی از ویژگی‌های پناهگاه را با خود دارد. خواهیم دید تخیل، دیوارهایی از سایه‌های دقیق می‌سازد و خودش را با توهم حمایت راحت می‌کند؛ یا بر عکس، آن را می‌بینیم که پشت دیوارهای بلند می‌لرزد و از بهره و فایده‌ی قوی‌ترین قلعه‌های محکم شک می‌کند. برابر با دیالکتیک بی‌نهایت، ساکن خانه، به منزلش مرزهایی را اضافه می‌کند. او تجربه‌ی خانه را با تمامی واقعیت‌ها و حقیقت‌ها، در خلال افکار و رؤیاهای می‌زید. گذشته‌ی شاعر کاملاً می‌آید تا در خانه‌ی جدید ساکن شود. ضرب‌المثلی قدیمی می‌گوید: ما لانه- هایمان را با خودمان می‌آوریم و این ضرب‌المثل در بر دارنده‌ی احتمالات محتوایی متعددی است. حقیقتاً رؤیاهای بیداری تا حدی عمیق می‌شوند که منطقه‌ای از تاریخ دور، در برابر رؤیا، روبروی خانه گشوده می‌شود؛ منطقه‌ای که به قدیمی‌ترین خاطره‌های انسانی گذر می‌کند. بایستی گفته شود که خانه یکی از مهم‌ترین عواملی است که افکار و خاطره‌ها و رؤیاهای انسانی را به هم در می‌آمیزد و بنیان این اختلاط و اساس اش، همان رؤیاهای بیداری است و گذشته و اکنون و آینده، تکاپو و دینامیسم متفاوتی را به خانه می‌دهد. این زمان‌های متفاوت چه بسیار با هم تداخل و اختلاف می‌یابند و بعضی اوقات هم دیگر را نیرو می‌بخشند. در زندگی بشر، خانه، عوامل ناگهانی را کنار می‌زند و استمرار و تداوم را ایجاد می‌کند. بنابراین بدون خانه، انسان، هستنده‌ای پاره پاره می‌شود. خانه‌است که انسان را در میان تندبادهای آسمان و وحشت‌های زمین حفظ خواهد کرد. خانه، جسم و روح است و جهان اولیه‌ی انسان است،

قبل از این که حتی انسان به دنیا بیاید؛ آن چنان که بعضی از فلاسفه‌ی متافیزیکی ادعا می‌کنند مکانش را در گهواره‌ی خانه می‌یابد. زمانی که خواب و رؤیای خانه‌ای را می‌بینیم که در آن تولد یافته‌ایم و در حالی که ما در عمق سستی کوتاه زمانی هستیم، در آن گرمی واقعی فرو می‌رویم در آن ماده برای بهشت مادیمان، این همان فضایی است که انسان دلگرم در درون‌اش می‌زید. خانه، آثارش مادرانه است و رؤیاهای بیداری ما را به سوی آن مادر می‌کشاند. این چنین است که سیاب در قصاید دیگرش، خانه‌اش را در لباس فرزندش غیلان، تجسم می‌بخشد و به پسرش، بخش بیشتری از خاطرات خانه را اختصاص می‌دهد و با تکرار اسم فرزندش، دلالت خانه و منزل را صمیمیتی صد چندان می‌بخشد، امری که وجودش منکشف است و بر شاعر این وجود هستی کشف شده‌است. شاعر هستی را یکی می‌بیند و ماه را که تجسم هستی بخشی نور است در لمسی وجودی کافی می‌پندارد؛ چرا که بر این باور است همین ماه رخسار پسرش غیلان را دیده، لمس‌اش کرده و می‌سراید:

و تنطفی مدفاتی فأضرم اللهب
و أذكر العراق: لیت القمر الحبيب
من أفق العراق يرتمى على آه يا قمر
أما لثمت وجه غيلان، أنا الغريب
يكفيه، لو لثمت غيلان، أن أنتشر
منك ضياء عبر شباك الأب الكئيب
و مس منه الثغر و الشعر:
أحس منه أن غيلان (شذى و طيب
من كفه اللينة إنتشر)
عابث شعري، صاح: "آه جاء

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله مطالعات علوم انسانی (۳۰۲)

آبی و عاد من مدينة الحجر! (همان: ۳۰۲)
این منزلی که سیاب در خیال بدان پناه برده، منزلی که غیلان پسرش را در بغل ماه می‌نشانند، همان پناهگاهی است که او پیشتر قبل از آوارگی و بیماری هم بدان پناه می‌برد و پناهگاه همیشگی او بعد از کار و رنج و مشقت بود و اینک در تخیل، پناهگاهش می‌شود تا ارتباط او با هستی واقعی‌اش که در خانه‌اش تجلی پیدا می‌کند، نگسلد. خانه مرکز هستی واقعی و هستی تخیلی او و منبع اندک آرامش و امنیت درونی اوست.

« بنا بر این صدای شاعر، به ایجاد نوعی عشق و احساس عاطفی بین زمان و مکانی پناه می‌برد که این جا در آشکارسازی رهیافتی سهیم هستند که در زمانی کردن مکان، عمل می‌کند؛ یعنی مکان را

سرشار از انرژی‌ی‌زمانی (قدیمی) کرده، و از انبوهی‌ی‌سیالیت و حرکت مکانی، درخلال ایجاد دگرگونی‌ی‌زمانی که از درونش سرچشمه می‌گیرد، فرو می‌کاهد (صابرعبید، ۲۰۰۵: ۲۲۹-۲۳۰). «

۳-۲. بازتاب‌خانه به وقت کودکی در خاطرات شعری شاعر:

مفهوم کودکی و مفهوم‌خانه، انگار همزاد و همراهی‌ی‌دائمی هستند که جدایشان مستحیل می‌نماید. به محض تکلم هر یک از این دو واژه، آن دیگری در ذهن مجسم می‌شود. شاعر هم گاهی اوقات از خانه و وطن‌اش جز بچگی‌اش را نمی‌بیند و وطن و منزل، تصویر و هستی‌ی‌شعری خودشان را از تصاویر مرحله‌ی‌کودکی می‌گیرند. جیکور روستای شاعر در این تحقیق چنان ظاهر خواهد شد که عمیق‌ترین تصویر بچگی شاعر است و دال بر روستا یا وطن نیست؛ بلکه نشانی از خانه‌ی‌بچگی است که سیاب در آن پناهگاهی را برای هستی‌ی‌خودش می‌یابد. به دلیل پیوسته بودن جیکور به ذات و هستی‌ی‌شاعر که ابتدای وجودی شاعر بر آن است و چنانکه در مقدمه‌ی‌تحقیق گفته شد، مکان وجودی است که وجود آن بر هیچ چیز دیگری وابسته نیست؛ دلالتش را از واقعیت شخصی شاعر می‌گیرد و سمبولی‌ی‌درونی می‌شود که ابعادش را از همان ذات و هستی‌ی‌ای می‌گیرد که در اصل هستی‌ی‌خود شاعر بدان وابسته بود. بنابراین مرکز وجود و منبع رؤیاهای شاعر می‌شود. جیکور به مفهوم عمیق‌ترین تصاویر کودکی است که همزمان دلالت بر وجود شاعر و وطن او دارد و نشانه‌ها و آثار خاطرات را با عالم کودکی همراه می‌کند: عالم حرکت و پاکی و محبت که در قصیده‌ی (أفباء جیکور) تجسم می‌یابد:

نافورة من ظلال من أزهير

ومن عصافير

جیکور یا جیکور یا حقالا من النور

یا جدولا من فراشات نظاردها

فی اللیل فی عالم الأحلام و القمر

ینشرون أجنحة أندی من المطر

ظل من النخل، أفباء من الشجر

أندی من السحر

فی شاطیء نام فیہ الماءو السحب

ظل كأهداب طفل هدءه اللعب

نافورة ماءوها ضوء من القمر (همان: ۱۸۶-۱۸۷)

و مادامی که جیکور نقشه‌ی‌سرزمین کودکی است که شاعر ترسیمش کرده و هیچ گونه جزئیات طبیعتش را که نور بر آن تابیده، مهمل نگذاشته، لازم است در مورد این تابلوی نقاشی که او را به سمت پرسشهایی‌ی‌گاه سرد می‌کشاند، تأمل کنیم آن گاه که بدان چون ماحصل آگاهی شاعر نگریده

شود؛ اما اگر چنان بنگریم که ماحصل ذوب شدن خودآگاه در ناخودآگاه در عنصر خیال است که بچگی آن رامحاصره کرده است، آن را شدیداً گرم و برافروخته می‌بینیم:

هل إن جیکور کانت قبل جیکور

فی خاطرالله فی نبع من النور (همان: ۱۸۸).

بنابراین آن گاه که اندوه به وی حمله میکند یا در زیر بار سنگین زندگی کمرش خم می‌شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه آرزوی بازگشت به وطن کودکی و زمان کودکی بکند:

یالیتنی مزلت فی لعبی

فی ریف جیکور الذی لا یمیل

عنه الریبیع الأبیض الأخضر

السهل یندی والرئی تزه (همان: ۲۰۲).

فی داخلنا فقط تعیش الطبیعه

نحن ثوب عرسها و نحن کفنها (همان: ۲۴۵).

مکان در این جا برای شاعر، تمامی چیزهایی است که زمان از سرعت به خاطره در آوردن آنها عاجز و ناتوان گردیده است. خاطره، آن ابزار عجیب، استمرار و تداوم واقعی را ثبت نمی‌کند. حقیقتاً شاعر و ما، هر دو از همزیستی مداومی که در هم شکسته شده، ناتوانیم. شاعر فقط می‌تواند در سطحی مجرد و انتزاعی و خالی از انبوهی و تراکم بدان بیندیشد. اما در هر صورت می‌توان به طور خلاصه گفت: تمامی مکان‌های لحظات شاد و غمگین حیاطمان و اماکنی که در آن‌ها از تنهاییمان لذت برده‌ایم یا رنج کشیده‌ایم، راسخ و استوار در درونمان می‌ماند، هر چند تا حدی در تداوم و مرور زمان مبهم می‌شود؛ چرا که آدمی مشتاق به ماندن آن است و نیک آگاه است که آینده، آن مکان‌ها را به او باز نخواهد گرداند. بازگشت سیاب به گذشته و جیکور و متوسل شدنش به خاطرات بچگی بعد از این که انواعی از زندگی پر تپش و نماد سعادت و خوشی را بر آن می‌ریزد، صرفاً فراری رمانتیک نیست، بلکه نوعی از چنگ زدن به خود زندگی است و علاوه بر این سیاب این بازگشت به خانه و ایام کودکی، بخشی از ابزار او در کشمکش با بیماری است که او را شل و فلج و ناتوان کرده بود و در اکنونش جز تنهایی و وحشت و رنج را نمی‌بیند. بنابراین از گذشته‌اش جهانی را پر از زیبایی و بهار خلق میکند که او را به تسلیم تدریجی به سمت مرگ می‌کشاند مرگی که بدون شک خود، بخشی از هستی است که در آن وجود به سمت ابهامی میرود که تعریف عدم را برای بشریت واجب می‌کند.

۴. نتایج

مکان‌تصوری‌ضروری‌و‌ماتقدم‌هست‌یعنی‌تصوری‌است‌که‌از‌خود‌ذهن‌و‌به‌نحو‌مستقل‌از‌تجربه‌ظهور‌پیدا‌می‌کند. این‌مطلب‌بدین‌معناست‌که‌مکان‌نه‌فقط‌چیزی‌موجود‌در‌میان‌سایر‌موجودات‌نیست، بلکه‌همچنین‌مبتنی‌بر‌هیچ‌امر‌موجودی‌نیز‌نیست. مکان‌در‌بنیاد‌هر‌آنچه‌که‌موجود‌است‌قرار‌دارد‌و‌بدان‌تعین‌می‌بخشد. خانه‌هم‌همین‌طور‌است. اینجا‌خانه، همان‌مکانی‌است‌که‌بنیان‌وجودی‌سایر‌پدیده‌های‌بشری‌قرار‌می‌گیرد. خاک‌خانه‌و‌وطن‌همان‌وجود‌انسانی‌شاعر‌است‌و‌انفکاک‌از‌آن‌مستحیل‌است‌و‌هر‌آن‌چه‌از‌فیزیک‌و‌فرم‌اندام‌و‌اقتصاد‌و‌معیشت‌و‌فرهنگ‌هست، به‌نوعی‌از‌خانه‌و‌وطن‌و‌خاک‌آنها‌در‌انسان‌وجود‌یافته‌و‌هستی‌به‌خود‌گرفته‌است. بین‌خانه‌و‌شاعر، دیالکتیکی‌ایجاد‌می‌شود. خانه‌به‌شاعر‌وجود‌و‌هویتی‌خاص‌می‌بخشد‌و‌از‌دیگر‌سوی‌خانه‌هویش‌را‌از‌صدق‌احساسات‌و‌عمق‌رنج‌ها‌و‌شدت‌غریب‌شدگی‌او‌می‌گیرد. بنابراین‌به‌سوژه‌ی‌شعری‌و‌یکی‌از‌اصلی‌ترین‌شخصیت‌های‌شعری‌اش‌بدل‌می‌شود. خانه‌ظهوری‌فلسفی‌و‌در‌عین‌حال‌شاعرانه‌و‌نوآورانه‌دارد‌و‌دلالت‌هایش‌را‌از‌مبنا‌بودگی‌وجود‌مکانی‌خود‌خانه‌و‌همچنین‌از‌عمق‌درون‌و‌وجدان‌و‌روان‌شاعر‌می‌گیرد. گاهی‌شاعر، بخشنده‌ی‌این‌هویت‌ها‌به‌خانه‌است‌و‌گاهی‌بر‌عکس. نشانه‌های‌ی‌خانه‌گاهی‌به‌سمت‌واقعیت‌می‌گرایند‌و‌ذات‌شاعر‌بدان‌در‌می‌آمیزد‌و‌عینیت‌و‌ذهنیت‌و‌خودآگاه‌و‌ناخودآگاه‌شاعر‌با‌هم‌در‌می‌آمیزند. تخیل‌شاعر‌در‌این‌اشعار‌تا‌اوج‌ارتقاء‌پیدا‌می‌کند‌و‌منزل‌مادری‌و‌روستایش‌را‌تا‌چنان‌عمق‌هستی‌ای‌می‌برد‌که‌او‌را‌به‌مطلق‌نزدیک‌می‌کند؛ بنابراین‌او‌خلود‌و‌جاودانه‌بودنش‌را‌در‌این‌اشعار‌می‌جوید‌و‌ترسی‌از‌آن‌ندارد‌که‌این‌جاودانه‌ماندن‌در‌هستی‌شعری‌باشد. در‌تجربه‌ی‌شعری‌بدر‌شاکر‌سیاب‌وابستگی‌به‌خانه‌ی‌پدری‌و‌گذشته‌و‌تمایل‌عمیق‌بدان‌جهان‌ها، فاصله‌و‌امتداد‌عمیقتری‌را‌به‌خاطر‌اکنون‌بسیار‌ویرانش‌و‌آینده‌ای‌که‌بیماری، کفن‌آن‌را‌می‌بافد‌به‌خود‌می‌گیرد‌و‌بازگشت‌مدام‌به‌گذشته‌را‌بر‌او‌تحمیل‌می‌کند. خانه، هستی‌تمایزی‌برای‌بررسی‌های‌پدیدار‌شناختی‌ارزش‌های‌انس‌والفت‌وصمیمیتی‌است‌که‌مکان‌از‌درون‌خود‌نهفته‌دارد‌به‌شرطی‌که‌آن‌را‌بسان‌یک‌وجود‌تمایز‌با‌تمامی‌پیچیدگی‌هایش‌بررسی‌کنیم. این‌که‌تلاش‌کنیم‌تمامی‌ارزش‌های‌ویژه‌اش‌را‌با‌ارزش‌های‌یک‌وجود‌وحدت‌یافته‌ی‌بنیادین‌و‌تمایز‌مشاهده‌کنیم. خانه‌با‌تصاویر‌پراکنده‌اش، ما‌را‌به‌سوی‌خود‌می‌کشاند‌و‌در‌همان‌زمان‌مجموعه‌تکامل‌یافته‌ای‌از‌تصاویر‌را‌به‌ما‌می‌دهد.

کتابنامه:

- احمد، یونس سعود (۱۹۹۶)، *المكان في الشعر العراقي الحديث، العراق: كلية الآداب، جامعة موصل*.
 باشلار، غاستون (۲۰۰۶)، *جماليات المكان، ترجمه غالب هلسا، بيروت: مجد المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع*.
- بلاطه، عيسى (۱۹۶۶)، *بدر شاکر السیاب: حياته و شعره، بيروت: دارالنهار للنشر*
 بوعدار، راضی، شایکانی مهر، محمد (۱۳۹۵)، *سیمائیة الزمان في شعر بدر شاکر السیاب، مجلة دراسات الآداب العربي المعاصر، المجلد ۸، ش ۳۰*
- حسین، جاسم، الخالدي، سلطان (۲۰۱۵)، *المدينة الحلم في شعر سیاب، رجب حسن، سوسن (۲۰۱۶)، "المكان و تشکیلاته في شعر سیاب دراسة نقدية تطبيقية"، مجله كلیة الآداب، جامعة بورسعيد، العدد السابع*
- السیاب، بدر شاکر (۱۹۷۴-۱۹۷۱)، *دیوان بدر شاکر السیاب، بيروت: دارالعودة، مجلدان*
 سعید، خالدة (۱۹۸۲)، *حریة الإبداع، بيروت: ۱۹۸۲*
 عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۱)، *هایدگر و استعلا شرحی بر تفسیر هایدگر از کانت، تهران: انتشارات ققنوس*.
 عبدی، صلاح الدین، عباسی، نسرین (۱۳۹۴)، *موتیف نهر در شعر شاکر السیاب، مجله نقد ادب معاصر عربی، دوره ۵، ش ۹*
- عبید، محمدصابر (۲۰۰۵)، *حریة التعبير الشعری، عمان، الأردن: دارمجدلاوی للنشر والتوزيع*.
 عثمان، إعتدال (۱۹۸۸)، *إضاءة النص، بيروت: دارالحدائث للطباعة والنشر والتوزيع*.
 عقاق، قادة (۲۰۰۱)، *دلالة المدينة في الخطاب الشعری العربي المعاصر، دراسة في إشكالية التلقى الجمالی للمكان، دمشق: منشورات اتحاد كتاب العرب*.
- محمد حسن، لطیف (۲۰۰۱)، *الفضاء في شعر السیاب، سعودیة، مدینة: دارلزمان للطباعة والنشر والتوزيع*
 ملا ابراهیمی، عزت، الیاسی، حسین (۱۳۹۶)، *"فضاء المكان في خطاب السیاب، مقاربة سیمائیة لقصيدة العدة لجیکور"، إضاءة نقدية، سال هفتم، ش ۲۶*.

Investigation and analysis of the concept of house in the poetry of BadrShakir Al-Sayyab

Mohammad Yaaghobi

Abstract

The house is not dependent on human phenomena, but it is a condition for the possibility of the emergence of other human phenomena. The nostalgia that arises in exile or away from home and motherly place or in case of forced outcast by an external force for the house, home and shelter, conveys the same motherhood and foundation of the house for all human beings, in the absence of which human beings Find a sense of beardlessness. home explicitly places its works in our existence in such a way that it is impossible to remove these works from existence. The house is known through lived experience, and it is through this experience that its existence is realized. Without it we remain disturbed and strange, like we have no identity; because the promise is sometimes of compassion, kindness and beauty of human existence. In the house, the connection between human nature and place is created forever, and its connection with human it likes the connection of the soul with the body, and it has a constant presence and eternal existence within human beings. The method of the article is analytical-explanatory. The scope of the article is poems by the poet in which he composed the house. The house has a philosophical emergence and at the same time poetic and innovative appearance and derives its implications from the basis of the spatial existence of the house itself as well as from the depth within the poet's conscience and psyche. In Badr Shaker's poetic experience, the past is the house and homeland that it relies on as a root now, and the death of the past means death now. At a distance from home, he finds life settled in the house of death, and the greatest cover of this life is death, of which the shell is inseparable and an integral part.

Keywords: house, place, BadrShakir al-Sayyab, childhood place